

شده است، دماغش به سنگ خورده، نفسش در نمی آید، مجاهدین در خانه اش تغییر لباس کرده اند، در خانه اش خلوت، برای او هم خطر هست. بی خیال درحقیقت نیستند. باری آنجا صرف نهار کردم. بسیار توی هم بود و پکر بود، دیگر از مفسدین که شب و روز آنجا بودند کسی نبود.

گفتند که حاجی علیقلی خان، آمده سپهدار را برداشته برده به شهر، اغلب مردم متفکراند که مابین این ها صلح است یا نزاع؟ بعضی همچو حدس می زنند که مابین این ها دروغی بر هم خورده، چون ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی مانع پیشرفت مقاصد این ها بوده اند، همچو درست کردند و رو دست زدند که آنها را ضایع و مفتضح بکنند (و) هر کاری خودشان می کنند بکنند. در واقع به قول عوام سر خر نباشد در میانه. ستار و باقر معایب این ها را می گفتند. برای این ها یک سدی بود حالا بر طرف شده، بعضی از مردم اقلأً همچو به نظرشان می رسد، معلوم نیست که در پرده چه است.

چند نفر از سوارهای ستارخان و باقرخان رفته اند در قراقخانه پناهنده شده اند، قزاق ها از آنها حمایت می کنند. امروز عصری از طرف پیرم آمده بودند که سوارها را ببرند، قزاقها مانع شده بودند، بعد گویا «پلکونیک» هم راضی شده بود که سوارها را ببرند، این کارها را هم اسکندرخان ارمنی کرده بوده است. به واسطه این که پیرم ارمنی است او هم از او حمایت می کند، ارمنی ها خوب این روزها با هم متحد شده اند، باری قزاق ها نمی گذارند حمایت می کنند. بعد کار قدری بالا می گیرد، به قدر یکصد و پنجاه نفر قزاق تفنگ هایشان را می ریزند، می آیند سفارت روس بست بنشینند، مابقی هم در اردو از آنها حمایت می کنند، می گویند اگر بخواهید این ها را از این جا ببرید ما دست در می آوریم، می رویم به شهر جنگ می کنیم. باری در زرگنده مانده ساعت چهار «پلکونیک» گویا خودش آمده بوده است اینجا، اسکندرخان را فرستاده بوده است که قزاق ها را ببرد. نمی دانم چه گفته بوده است (که) قزاق ها را به ضرب کتک از زرگنده

بیرون کرده بودند قزاق‌های روسی.

پنجشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۲۸

گفتند قزاق‌ها قهر کرده رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم، دیروز هم بعضی از کسبه و تجار معروف رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم، مقصودشان هم این است که حاجی علیقلی خان (و) پیرم نبایست باشند، از این شهر بایست بروند، گفتند در مجلس مذاکره شده، رأی نداده‌اند گفته‌اند که فضولی می‌کنند. باری سپهدار هم دیروز رفته است به شهر، هنوز معلوم نیست برای چه کاری رفته است، چه خواهد شد. حاجی علیقلی خان با او یکی است او را برده است یا این که برده است گول بزند.

باری بازارها را هم گفتند بسته‌اند، اگر چه گفته‌اند به قوه جبریه باز خواهیم کرد ولی گفتند بسته است مردم باز رو به شمیرانات می‌آیند. باری رفته دم جاده، قدری با سردار شجاع، معتصم السلطنه، داماد سپهدار که خواهر زاده‌اش است، صحبت کردم. بعد آمدم منزل صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، استراحت کردم، عصری برخاسته سوار شده رفتم گردش تا دم استخر ملک.

بازارها از دیروز شروع به باز کردن شد، امروز بکلی باز بوده است، دیروز فرمانفرما کسبه را خواسته بوده است به دربار، سخت گفتگو کرده بود که اگر باز نکنید اقدامات مجددانه خواهیم کرد، بازارها را باز کنید، باز کرده‌اند.

یک ورقه روزنامه شرق، شرح حال آنروز پارک اتابک را نوشته بود، خیلی از بختیاری‌ها تعریف کرده بود و از سردار بهادر و سردار محتشم و پیرم خوب نوشته بود، از معزالسلطان بد نوشته بود.

باری اسب‌های معزالسلطان را از سر طویله‌اش برده بودند. سفارت عثمانی، فرستادند تمام را پس گرفتند.

روزنامه شرق شرحی نوشته بود، پسر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی از قول پدرش یک تلگراف به توسط اقا سید محسن صدرالعلماء تبریک و رود به سردار بهادر پیرم داده بود و در روزنامه فوق‌العاده چاپ شده بود، هیچ در روزنامه اسمی از ارامنه نوشته بودند که در پارک چه قدر مسلمان بیچاره را کشته‌اند.

باری قزاق‌ها حرفشان مختلف است. بعضی می‌گویند که رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم، بعضی می‌گویند که از سفارتخانه برده بودند در قزاقخانه شهر حبس کرده‌اند. از قرار هوای شهر هم بسیار گرم است.

جمعه ۶ شهر شعبان ۱۳۲۸

گفتند وکلای آذربایجان را اهل آذربایجان و موکلینشان خلع کرده‌اند. بازارها را هم باز کرده‌اند. انگار نه انگار در این شهر اتفاقی افتاده است. حضرت عبدالعظیم به قدر هفتاد هشتاد نفر بیشتر نیستند، آنها هم از کسبه معتبر نیستند. گفتند صدرالعلماء نوشته است از حضرت عبدالعظیم بیایند، گویا هم آمده باشند.

شنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم کامرانیه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، مؤیدالدوله هم آمده بود، هرمز میرزا با ظل السلطنه هم بودند، مُعز همایون اخوی هم از شهر آمده بود صحبت می‌کرد. عدد تلفات جنگ محققاً ششصد نفر که بوده‌اند، اغلب را در پشت باغ اتابک، توی باغ اتابک چاه کنده آنجا، مسلمان (و) ارمنی را (روی هم) ریخته‌اند توی چاه، خاک ریخته، می‌گفت آن روز وزیر مختار آلمان و ایتالیا مکرر رفتند پیش ستارخان و باقرخان، آنها گفته بودند ما با بختیاری‌ها طرف هستیم چه طور اسلحه بدهیم به دست دشمن‌هایمان. آنها بدهند ما هم می‌دهیم. قزاق یا یک دسته سوار دیگر دولتی بیاید از

طرفین خلع اسلحه بکنند. پیرم هم مجاهدینش را خلع اسلحه بکنند و او رئیس نظمیه نباشد قبول نماینده وزراء نشده بود.

شهر هم از قرار بسیار بی نظم و شلوغ است، گویا یکی دو جا هم از مجاهدین فراری سراغ کرده بودند، از نظمیه در دو سه شب قبل رفته بودند برای دستگیری، زد و خوردی شده، آدم هم کشته شده است.

یکشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، یک قنات، سپهدار، تازه مشغول کنند است گویا به قنات قلهک و زرگنده ضرر می‌رساند، آنها مانع هستند. باری حضرت سپهدار خیلی مظلوم و معقول شده‌اند، نهار هم آنجا صرف کرده آمدم منزل. عصری رفتم سفارت روس به تماشا، توپ بازی می‌کردند. اغلب از وزرای مختار، زنهایشان بودند. اغلب روزهای یکشنبه توپ بازی می‌کنند. سفرا و زن‌هایشان جمع می‌شوند و بازی ورق می‌کنند، همه جور ماکولات و مشروبات، چائی (و) بستنی می‌دهند.

اخبارات تازه این است که: ارامنه به قدری خوشحال هستند از این (که) ستارخان (و) باقرخان در واقع ذلیل شده‌اند، که حساب ندارد، تمام ارامنه هم حرفشان یکی است، یک قول. هر کس درست غور کند، همچو تصور می‌کند که این‌ها مرتب مثل این که در یک نقطه جمع می‌شوند، حرف‌هایشان را می‌زنند (که) فردا یک قول باشند. خداوند انشاءالله خودش به اسلام یک قوتی بدهد، میان مسلمانان را اتحاد بیاندازد.

دوشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل جلال الدوله، هرمز میرزا و جلال الملک بودند، صرف نهار کرده تا عصر مشغول بازی بودیم.

سه شنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم به شهر قدری راه رفته، بعد سوار شده رفتم قدری (در) «کتوار» گردش کرده، بعد سوار شده رفتم منزل سردار بهادر، چون آمده بود منزل، کسارت گذارده بود (و) رفته (بود). بیرم، سردار محتشم، بهاء‌الواعظین پدر سوخته (و) بعضی از بختیاری‌ها بودند. مشغول تهیه رفتن سوار قزاق (و) سرباز (و) دو اراده توپ، یکی «شنیدر»، یکی «ماکسیم» (که) بروند به خوار، به جنگ رشید السلطان که مدتی است یاغی شده است، مشغول تدارک بودند.

اخبارات تازه این است که: عین الدوله حاکم فارس شده است. دیروز هم عصری حاجی محمد تقی بنکدار را گرفته بودند برده بودندش در نظمیّه، خیلی تند شده بود. بعد برده بودندش منزل حاجی علیقلی خان، حاجی علیقلی خان گفته بود: «حاجی، شنیده‌ام که به نجف نوشته‌اید که من را تکفیر بکنند.» حاجی محمد تقی گفته بود: «اگر من همیشه چیزی نوشته باشم دستم را می‌برم ولی شما مقصرد، در همه جا با شما گفتگو دارم. به شما ثابت می‌کنم که مقصرد، چرا به نجف بنویسم.»

بعد از اطراف نوشته بودند که اگر حاجی محمد تقی را نگاه بدارند بازارها را می‌بندند. خیلی‌ها نوشته بودند، بعد حاجی را اول می‌کنند. وقتی برده بودندش نظمیّه، گفته بود: «کو زنجیر و کند! که من را حبس بکنید.» عصری رفتم حمام، بیرون آمدم، از طرف نظمیّه می‌آیند هر جا اسلحه هست ضبط می‌کنند، می‌گذارند توی اطاق مهر می‌کنند. مهرش هم (در) اداره ضبط اسلحه است و می‌روند. من هم خودم به نظمیّه اطلاع دادم آمدند. ضبط کرده در یک اطاق گذارده مهر کردند، یک صاحب منصب پلیس یک تفنگ «ورندل» کوتاه قد داشتم، می‌گفت بایست بیرم، این تفنگ‌ها مال دولت است. بعد یواشکی دو تومان گذاردیم دستش ندیده گرفته (رفت).

چهارشنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم منزل سردار شجاع، جمعی بودند. ساعد الدوله، بهاءالدوله، (و) داماد سپهدار، مشغول بازی بودیم.

پنجشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم منزل سردار منصور، تا دو ساعت از شب رفته صحبت می‌کردیم، سردار شجاع هم از شهر آمده بود، بعضی اخبارات میدادند، بعضی صحبت‌ها هم سپهدار می‌کرد، می‌گفت پریروز در مجلس وکلا با هم دعوا کردند، فحش و فحش‌کاری، زن و بچه هم را یکی کردند. گویا از قرار می‌خواهند برای وزارت خانه‌ها از خارجه معاون بیاورند، بعد از گفتگوهای زیاد گویا بالاخره (به) مستشار از فرانسه رأی داده‌اند. برای ستارخان و باقرخان هم حقوقی معین کرده‌اند که در یک جایی به تکلیف معین باشند. امروز روزنامه شرق از علما خیلی بد نوشته بود، به دولت روس هم بد نوشته بوده است. امروز حاجی محمد تقی را سردار اسعد خواسته بود که بایست به ما امنیت بدهی، گفته بوده است: «من که نبایست به شما امنیت بدهم، توپ‌ها، تفنگ‌ها (و) قوه قهریه دست شماست. من چه طور به شما امنیت بدهم». بعد هم حاجی علیقلی خان گفته بوده است: «من شما را بخشیدم»، گفته بوده است در مملکت قانونی مشروطه، کسی حق بخشیدن ندارد بایست استنطاق بکنید، هر کس مقصر است مجازات بشود خیلی گفت و گو کرده بوده است. حاجی علیقلی خان گفته بوده است چرا چهل روز برای آقا سید عبدالله ختم گذارده‌اید، گفته بود، هر کدام از بزرگان ما را بی جهت بکشند ما چهل روز که سهل است بلکه یک سال ختم می‌گذاریم، او مجتهد هم بود.

باری از قرار، پریروز که حاجی محمد تقی را گرفته، خیال زدن به دارش را داشته‌اند. این خبر که به حضرات بازاری‌ها می‌رسد فوراً خیال بستن بازارها را کرده بودند جمعی از

آنجا رفته بودند منزل عضد الملک و منزل صدر العلماء که اگر یک موی از سر حاجی محمد تقی کم بشود ما چنین و چنان خواهیم کرد. بعد حاجی علیقلی خان گفته بود من شما را بخشیدم. او گفته است، بیخودی بخشیده‌ای. حسین نام مجاهد قفقازی که در حبس بود، رعیت روس است چندین بار سفارت روس او را خواسته بودند، جواب داده بودند، مشغول استنطاقش هستیم. پریروز گویا آن بختیاری، قوم حاجی علیقلی خان را هم این زده بوده است، خیال زدن به دارش را هم داشته‌اند. پریروز «بارونوفسکی» می‌رود در وزارت امور خارجه، برای آوردن حسین، وزیر خارجه قدری تعلل میکند که هنوز استنطاقش تمام نیست، بعد اوقات بارونوفسکی تلخ می‌شود. می‌گوید حالا که به من نمی‌دهید من می‌روم به قوه جبریّه او را می‌برم، از اطاق بیرون می‌آید. بعد وزیر امور خارجه که نواب باشد از عقب او آمده عذرخواهی می‌کند، می‌گوید حسین را می‌آورند به دست «بارونوفسکی» می‌دهد.

توپ و فوج و قورخانه زیادی هم برای خوار، می‌خواهند بفرستند ولی از عدم استطاعت معوق مانده است، گویا باز در خوار مختصر زد و خوردی کرده، رشید نظام، چند نفر بختیاری را کشته، یک توپ هم گویا گرفته است و در دهنه خوار با کمال استقلال نشسته است تا این قورخانه و استعدادها برود. به بینم خداوند چه خواسته است. باری بعد سپهدار رفت. صاحب اختیار هم رفت منزل سپهدار، من هم آمدم منزل.

جمعه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۲۸

امروز نهار را مهمان مسعود الملک هستیم. تا عصر مشغول بازی بودیم. شب هم آقا میرزا آقاخان (و) ارباب شهریار اینجا بودند.

شنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۲۸

امروز عصر یک نفر ارمنی جوانی افتاده بوده است توی استخر سپهدار مرده

بوده است، گویا قدری هم آب بازی بلد بوده است، ولی نمی دانم چه شده بوده است. سردار مؤید باز امشب سر استخر جشن گرفته بوده است (و) درویش ها را دیگک جوش داده بوده است، چراغبان کرده بوده است.

یکشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۸

دعاهای روز عید را خوانده، رفتم کامرانیه. ظل السلطنه (و) آقا سید علی نقی (و) سایر اجزای حضرت اقدس و دبیرالسلطان بودند، حضور حضرت اقدس صرف نهار کرده بعد رفتم اندرون.

دوشنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۲۸

یک ساعت به غروب آمدم منزل امیر محتشم که بشیرالملک باشد، نبود. بعد آمدم منزل حاجی ناصرالسلطنه که باغ ساعده را اجاره کرده است، بعد آمدیم منزل. امروز عصری نزدیک داودیه یک نفر ارمنی با یک زن مسلمان مشغول مجامعت بودند پلیس (آنهارا) گرفته بود. یقین دارم که پلیس نمی دانسته است ارمنی است، والا نمی گرفته

سه شنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتیم به سعدآباد منزل جلال الدوله، هرمز میرزا (و) وکیل الدوله بودند. بعد صرف نهار کرده رفتیم منزل هرمز میرزا. عصری سوار شده رفتیم کامرانیه حضور حضرت اقدس.

چهارشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۸

عصری برخاسته سوار شده رفتیم به سلطنت آباد گردش، سرکار معززالملوک و

همشیره‌ها بودند. در حوضخانه بزرگ صرف چای و عصرانه کرده، بعد تمام باغ و حوضخانه‌ها و اندرونی را گردش کردیم. تمام خرابه شده است. درخت‌ها را بریده‌اند. گوسفند و گاو در باغ ول کرده، این باغ را هم مثل سایر جاهای دیگر خراب کرده‌اند. باری خیلی افسوس خورده، یاد قدیم‌ها کرده شکر خدا را گفته آمدیم منزل.

پنجشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

سرکار خاصه خانم تشریف آوردند. شب را هم اینجا هستند. تمام روز را مشغول پذیرائی ایشان بودم. گرمافون هم فرستادیم آوردند، می‌زدیم. بعد از شکر حضرت احدیت، دعاهاى شب جمعه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۲۸

امام جمعه آمده (آقا سید محمد) قدری صحبت کرده رفت. اخبارات تازه این است که رشید السلطان که در خوار بود. بعد از رفتن این اردو (و توپخانه (و قورخانه‌ها فرار کرده رفت به طرف فیروزکوه.

دیگر (این که) متصرف الدوله علی جان که حاکم لرستان (و بروجرد است، لطیف خان صارم السلطنه، سرتیپ فوج سیلاخوری را در بروجرد کشته است. قرآن هم مهر کرده اطمینان داده است، آورده، آن وقت گرفته است کشته، گویا به دار زده است. تفو بر تو ای چرخ گردون تفو. باری مدتی است در روسیه بروز وبا شده است، گویا در رشت هم چند روز است پیدا شده است.

شنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۲۸

یک ساعت به غروب مانده، پیاده رفتم تا سر استخر سپهدار. خود سپهدار، سردار

منصور، سردار مؤید، سردار شجاع، صمصام الدوله، معتصم السلطنه، ساعد الدوله (و) جمعی بودند، صحبت می‌کردیم، از قراری که صحبت می‌کردند، رشید السلطان فرار نکرده است، سنگر را دستی خالی کرده است رفته است بالاتر با حضرات یک جنگی کرده است، چند نفری را هم کشته است. معین همایون بختیاری هم با اردو که رفته است، در خوار است. ولی اغلب در روزنامه‌ها اعلان می‌کنند رشید السلطان فرار کرده و رفت. چنین و چنان، هر چه خاک امیر بهادر است عمر ایشان باشد، یعنی گه امیر بهادر به گور پدر ایشان باشد.

گویا میانه وکلا بر هم خورده است، یک قانونی برای مذاکرات ایشان نوشته‌اند (که) از آن حدود تجاوز نکنند و مزخرف نگویند. رونامه شرق هم سخت به فرمانرما و عین الدوله تاخت آورده بود.

عین الدوله حاکم فارس شده است به این جهت روزنامه شرق بد و بی‌راه نثارش کرده است.

گویا از نجف هم حکم تکفیر حاجی علیقلی خان را داده تکفیرش کرده‌اند، ولی گویا مخفی است، هنوز جرأت انتشارش را ندارند.

یکشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۲۸

سردار شجاع، ساعدالدوله، معتصم السلطنه، معتصم السلطنه داماد معتصم السلطنه، حسن خان خواهرزاده سپهدار که داماد سپهدار است و محمد خان میر پنج آمدند اینجا، صرف نهار اینجا کرده، معز السلطنه هم از طرف حضرت اقدس آمده بود احوال پرسید. مجیب السلطنه برادر سردار محیی، عباس خان، برادرش سعد السلطان که اغلب با ساعدالدوله است آمدند. صحبت می‌کردند، مشغول بازی بودند.

دوشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۸

عصری ظلّ السلطنه تشریف آوردند اینجا، مدّتی بودند تا غروب، بعد تشریف بردند. از اخبارات تازه این است که در اورمی چند نفر ارمنی کشته شده است، آنجاها هم مغشوش است و بی نظم است. قشون عثمانی زیادی با توپ آمده‌اند به ارومی، در واقع آنجا را عثمانی‌ها ضبط کرده‌اند.

سه شنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۲۸

اخبارات در شهر (این) است که بعضی اعلانات از طرف نظمیّه کرده‌اند که شب‌ها از ساعت سه هر کس از خانه‌اش بیرون بیاید بگیرند، چون شب‌ها گویا شب‌نامه انداخته‌اند (که) در ماه رمضان اگر دور هم جمع بشوند. قمار بکنند، بگیرند. این کار هم برای این است که مبدا دور هم جمع بشوند و برای خودشان مردم یک تکلیفی معین بکنند. کاسب کارها و بزازها به زنها در بازار تعارف نکنند که خانم فلان پارچه یا فلان اشیاء خوب داریم بخرید. عصری رفتم به کامراتیه، کارهای شخصی حضرت اقدس محّول به اعلم السلطنه شده است.

چهارشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم سر استخر سپهدار، خود سپهدار، صمصام الدوله، ساعدالدوله و جمعی بودند. اخبارهای تازه (که) گفتند، رشیدالسلطان فرار کرده، رفته است به سوادکوه. رشت هم بر هم خورده و کلا را انجمن ولایتی پای تلگراف خواسته بودند، بیست و یک ایراد قانونی کرده بودند، توضیحات خواسته‌اند، ولی گویا وکلا گفته بودند که آن‌ها که ماها را احضار کرده‌اند رسمیت ندارند.

پنجشنبه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۲۸

با حسن خان و یک جلودار، رانده سر استخر ملک، جلال الدوله را هم دیدم، قدری صحبت کرده بعد رفتیم از دربند گذشته، از مرغ محله هم گذشته، بعد از یک ربع ساعت، سرکار خاصه خانم و سرکار معززالملوک هم آمدند. تاج ماه خانم و مهرماه خانم، کلفت‌های سرکار خاصه خانم هستند (که) مادر و دختر، هستند. مهرماه خانم دختر تاج ماه خانم است. آوازه خوان قدیم هستند. بما ملحق شدند، بعد رفتیم امامزاده ابراهیم پس قلعه زیارت کرده از آنجا رفتیم به آبخار. باری تا عصری آنجا بودیم.

جمعه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که دیشب، شب عید سلطان احمد شاه بود. شهر (و) ادارات چراغان بود. ادارات دولتی، کابینه‌ها، بیوتات دولتی هم در دربار چراغان بود. امروز هم سلام بود، سفرارفته‌اند به حضور.

شنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامراتیه، تا ظهر حضورشان بودم. بعد سوار شده آمدم سفارت روس، وزیر مختار را ملاقات کردم، بعضی مطالب شخصی حضرت اقدس بود گفتگو کرده آمدم منزل. عصری رفتم منزل سردار منصور، احوالپرسی.

یکشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم کامراتیه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم تا عصری در حضور مبارکشان بودم.

دوشنبه سلخ شهر شعبان ۱۳۲۸

عماد حضور از شهر آمده با هم سوار شده رفتیم منزل سپهدار، مدتی صحبت کردیم. ایل قشقائی با امیر منجم یکی شده‌اند و با ایل حاجی علیقلی خان مشغول جنگ هستند. اصفهان را هم گفتند ضبط کرده‌اند. رفتن عین الدوله هم که معلوم نیست. گاهی می‌گویند استعفا کرده است، گاهی می‌گویند منتظر استعداد است که برود. طهران هم که نه گوشت گیر کسی می‌آید نه نان. عمل نان و گوشت خیلی مغشوش است. دیروز هم عمده جات دولتی تماماً «گرو»^(۱) کرده بودند. جلوی نهار وزراء را گرفته بودند، فحش به وزراء داده بودند. شاه هم گفتند چند شبانه و روز است که شام و نهار ندارد. حتی عصرانه هم ندارد. خیلی به وزراء سخت گرفته بودند، نگذاشته بودند بیرون بروند.

سه شنبه نهمه شهر رمضان ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال، دعاهای روز اول ماه را خوانده، دو ساعت به غروب رفته امامزاده صالح زیارت کردم، غروب مراجعت کرده، افطار کرده، به جائی نرفتم. روزها خیلی بلند است.

چهارشنبه ۲ شهر رمضان سنه ۱۳

بعد از توپ سحر استراحت کردم، ظهر بیدار شده، نماز ظهر و عصر را خوانده قرآن و دعاها را خوانده، قدری روزنامه نوشتم، افطار کرده، شب رفته منزل ساعدالدوله، سردار مؤید (و) سردار شجاع و معتصم السلطنه (و) جمعی بودند، قدری بازی کرده، صحبت کرده، سحری صرف شد.

پنجشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۲۸

نماز و دعاهاى شب جمعه را خوانده بعد سوار شده رفتم به خانه علاءالدوله دیدن امیراعظم. امیراعظم، آصف السلطنه، اسلحه دار باشی مظفرالدین شاه، بعد هم امام جمعه، عزالممالک، پسر فخرالملک بودند. امیر اعظم ماشاءالله خیلی گنده تر شده است، خیلی صحبت می کرد، از قراری که می گفت گویا آن تفصیل هائی که در طهران معروف بود، دروغ بوده است و حکایت محاصره اش که نزدیک بوده است دستگیر بشود و بعد قشون روس او را نجات داده اند، ولی نمی دانم بنا به مصلحتش می گفت دروغ است، یا راستی دروغ بوده است. اخبارات شهری؛ کلیتاً وضع شهر خوب نیست. مسجدها چندان شوری ندارد. ترتیب اردوی نظامی هم می دهند برای رفتن عین الدوله به فارس و سایر جاهای دیگر. رشیدالسلطان هم که رفته است به فیروز کوه پیش اسماعیل خان، با او یکی شده است، منتظم الدوله فیروز کوهی هم با آنها یکی شده است، گویا دماوند هم بر هم خورده است. قشقائی هم که از قرار با بختیاری ها طرف هستند گاهی انتشار می دهند که با هم اصلاح کرده گاهی می گویند خیر دروغ بوده است. بعضی ها می گویند حاجی علیقلی خان در شرف فرار به فرنگستان است ولی از این که امیر مفتح با ایل قشقائی یکی شده است هیچ محل حرف نیست.

جمعه ۴ شهر رمضان ۱۳۲۸

مجدالاسلام که وکیل من است در عدلیه، چون قمرالسلطنه ادعای عزیزیه را می کند، نصرالملک و معتمدالملک هم ادعا می کنند، این وکیل شده است رفع غائله را بکند.

شنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۲۸

شب رفتیم منزل سردار موعید به شب نشینی. سهام الدوله، علی خان، پسر صاحب اختیار مرحوم، سردار شجاع، ساعدالدوله، مجیب السلطنه، برادر سردار محبی جمع بودند.

یکشنبه ۶ شهر رمضان ۱۳۲۸

ایراندخت دو سه روز است سخت کسل است گویا مخملک دارد. منصورالحکماء از شهر آمده خانم را دید و رفت. شب هم ساعدالدوله، محمد حسین خان رئیس که ملقب به سردار امنع است، سردار شجاع، بهاءالدوله پسر شاهزاده عمیدالدوله، حسینعلی میرزا، معتصم السلطنه، مجیب السلطنه، برادر سردار محیی، عباس خان برادرش، حسن خان خواهرزاده سپهدار که داماد سپهدار است، محمد خان میر پنج، سعد السلطان (و) جمعی بودند، مشغول بازی بودند، سحری هم خوردند ولی هیچ یک روزه نگرفتند.

اخبار تازه این است که: استعنای ظهیرالدوله از حکومت طهران قبول شده است.

دوشنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۲۸

ایران جون کسل بود. پیش او بودم تا او خوابید، ساعت پنج رفتم منزل ساعدالدوله، حضرات آنجا جمع بودند، بعد آمدم. منزل سحری صرف کرده، نماز صبح خوانده، چون حال ایران جون خوب نبود ضعف داشت، تا یک ساعت و نیم از دسته گذشته پیش او بودم. خداوند را قسم می‌دهم به حق بزرگواری و عظمت خودش و خمسه طیبه، ایران جون من را در پناه خودش حفظ فرماید.

سه شنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۲۸

دو ساعت به غروب سوار شده رفتم کامرانیه به حضور حضرت اقدس رسیدم، وقت افطار، افطار صرف کردم، ظل السلطنه هم بودند. شب را منزل سردار شجاع دعوت داشته رفتم آنجا.

چهارشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخباراتی که امروز شنیدم این است: میرزا سلیمان خان حاکم طهران شده است، بنا بود برود به رشت، موقوف شده است. معزولی معیرالممالک هم معلوم نیست. تمام روزنامه‌ها از این کابینه وزراء بد می‌نویسند، اغلب هم از وکلاء بد می‌نویسند روزنامه تنبیه که مصور هم هست او هم دنبال کرده است.

پنجشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۲۸

حال ایران جون زو به بهبودی است، عصری سرکار خاصه خانم تشریف بردند کامرائیه، تمام روز را در منزل بودم.

جمعه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۲۸

از اخبار تازه: فرمانفرما و وزیر جنگ و وزیر عدلیه استعفا کرده‌اند، مستوفی‌الممالک هم که اغلب به شکار هستند، گویا برای این دوره کردن روزنامه‌ها باشد جهت استعفایشان. روزنامه شرق گفتند خوب قوام السلطنه وزیر جنگ را ساخته است. صرف افطار کرده بعد از نماز و دعاها، سوار اسب شده رفته منزل سپهدار. صاحب اختیار، احتساب‌الملک، مستشارالدوله، ممتازالدوله، سردار شجاع (و) ساعدالدوله بودند. ورق آورده بازی کردیم تا ساعت هشت و نیم. آنجا سحری هم صرف کرده بعد آمدم منزل، صاحب اختیار از رفتن به حکومت خراسان استعفا کرده است، می‌گفت نخواهم رفت.

شنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که قوام السلطنه وزیر جنگ با حکیم‌الملک وزیر مالیه

نزاعشان شده است به طوری دعوا کرده اند. توی سرهم زده اند که کلاه های هم را خرد کرده اند.

یکشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخباراتی که شنیده شد گفتند: رشیدالسلطان از طرف سواد کوه مراجعت کرده است به خوار، سرجاهای خودش، راست و دروغش معلوم نیست. امیر مفتح گفتند رفته است سر خانه حاجی علیقلی خان آنجاها را ضبط کرده. معتمدالخاقان را از اصفهان فرستاده اند برود مابین امیر مفتح و سردار ظفر را اصلاح بدهد.

دوشنبه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۲۸

نزدیک ظهر از خواب برخاسته نماز و دعا خوانده تمام را در منزل بودم. ایران چون هم الحمدلله، شکر خدا بهتر است. شب را هم به جایی نرفته استراحت کردم.

سه شنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۲۸

از اخبارات تازه که شنیده شد این است که خانه صدرالسلطنه که روبروی در مسجد ناصری است و به کمیسری دولت اجازه داده است، میرزا غفارخان که رئیس کمیسری است بی اطلاع و بی اجازه تعمیرات کرده است. صدرالسلطنه رفته بوده است در کمیسری که چرا بی اجازه تعمیرات کرده اید. گویا قدری با هم گفتگو کرده بودند. صدرالسلطنه را کتک می زنند. دندانش را می شکنند. مدتی هم حبشش می کنند. باری بعد با هزار معرکه و وسیله درش می آورند. یکی هم؛ از کمیسری یک نفر مأمور رفته است پیش مجدالدوله برای کاری، رو به مجدالدوله تفنگ کشیده بوده سختی می کند. مجدالدوله حکم می کند کتکش می زنند. بعد او هم رفته در عدلیه به اطاق جزا عارض می شود. مجدالدوله را حاضر می کنند بعد از مدتی که خفتش می دهند یازده ساعت

حبس می‌کنند. آنوقت ساعتی ده تومان حبسش را می‌خرد.

باری پرروز در مجلس، وکلای شیراز به حاجی علیقلی خان زور آورده بودند، بعضی تلگرافات هم از شیراز به وکلایشان زده بودند که شماها آنجا چه می‌کنید؟ برای چه مانده‌اید؟ دیگر چیزی از ما باقی نمانده است». حاجی علیقلی خان هم بعضی صحبت‌ها کرده بود. وکلای شیراز با حاجی علیقلی خان طرف شده بودند. خیلی سخت به حاجی علیقلی خان گفته بودند.

سردار بهادر هم از ریاست امنیه استعفا کرده است. باری رشیدالسلطان هم که آمده است به طرف دماوند، مالیات گرفته، خواز و فیروزکوه (را) تصرف کرده است. به اهل شهر هم ارسال و مرسول دارد. دور نیست اهل شهر بیاورندش به شهر.

چهارشنبه ۱۶ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخباری که اینجا رسیده این است که: امروز عصری آقا سید محمد عصار که در واقع پیشکار آقا سید عبدالله هم بود، می‌رفته است مسجد سر پولک نماز بخواند. یک نفر کلاه نمدی به ضرب کارد او را مرحوم می‌کند. شکمش را پاره می‌کند. آدم عالمی بود. قاتل را هم دستگیر کرده، به نظمی می‌برند. روایت مختلف است، بعضی می‌گویند مرحوم نشده است. بعضی می‌گویند فوراً مرحوم شده است.

آدم سفیر کبیر عثمانی آمده خبر کرد که سفیر سه ساعت از شب رفته می‌آید حضور حضرت اقدس به شب نشینی، باری چراغ‌ها را روشن کرده، تشریفات مرتب کرده، سفیر کبیر عثمانی با برادرزاده‌اش که بسیار جوان با علم و اطلاعی است آمدند، تا ساعت هفت نشسته صحبت می‌کردند، خیلی خوش صحبت (و) آدم مؤدبی است. حدود هیجده سال قبل هم در طهران بوده، در سفر سوم فرنگستان شاه شهید که من در رکاب بودم، این در تفلیس ژنرال قونسول بوده است.

پنجشنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۲۸

خبر آوردند که عضدالملک عصری مرحوم شده است. یعنی به درک واصل گردیده، در این یک ساله خیلی عاقبت به خیر شده، خون شیخ فضل الله مرحوم و و. اغلب به گردن این بزرگوار است، فقط دلش به لقب نایب السلطنگی خوش بود. در عهد ایشان خیلی لطمه به اسلام خورد جزایش با خداست. چون خیلی بد کرده بود، از این خبر چندان بدم نیامد. باری گفتند رشیدالسلطان هم آمده است به سرخه حصار، می خواهد به شهر وارد بشود. سوار و امنیه و غیره جلوی شبانه رفته اند. راست و دروغش معلوم نیست. اگر بخواهم تاریخ شرح حال خود را با عضدالملک بنویسم یک کتاب می شود که با من چه جور بود و بعد چه شد. مجال نوشتن نیست اگر فرصت شد خواهم نوشت.

جمعه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۲۸

مردن عضدالملک حقیقت داشته، دیروز عصری سکنه کرده است، ولی آقا سید محمد عصار که گفته بودند کشته (شده) نمرده است. مشغول معالجه هستند. گویا حالش بد باشد. اینکه آقا سید محمد عصار را زخم زده است همان شخصی است که پار سال آقا شیخ محمد رضای قمی را برایش تپانچه انداخت. گویا زنی داشته است این ها طلاقش را از این مرد گرفته اند، او با اینها عداوت دارد. از دیروز تعزیه می خوانند در کامرائیه، مدت ها بود تکیه کامرائیه مخروبه شده بود، امسال تعمیر کرده تعزیه می خوانند. سوار شده قدری در کوچه باغ های تجریش گردش کرده رفتم منزل سردار منصور.

اخبارات این است که: رشیدالسلطان در دماوند مشغول گرفتن مالیات است. قشونی هم ترتیب داده اند که به ریاست امیراعظم برود جلوی رشیدالسلطان. امیر مکرم لاریجانی اگر چه الان بی صداست ولی او دستش در کار است. در شهر دیشب شهرت و

هیجانی بوده است که امشب رشیدالسلطان وارد شهر می‌شود و در سرخه حصار است. گویا قدری سوار امنیه فرستاده بودند رو به سرخه حصار. باری اهل شهر هم با رشیدالسلطان خیلی مکاتبه دارند. در واقع مثل پارسال است که مردم شهر خودشان سپهدار و حاجی علیقلی خان و مجاهدین (و) این بلاهای ناگهانی را وارد کردند. دور نیست که این را هم وارد کنند. سپهدار هم با رشیدالسلطان همراه است. گویا اگر هم وارد شود به دستگیری او خواهد شد. از قراری که شهرت دارد، رشیدالسلطان گفته بوده است من با پیرم و ارامنه و حاجی علیقلی خان دعوا دارم به کسی کاری ندارم. گویا خیلی‌ها برای او در تهران مشغول کار هستند. باری (در) مسجد شاه هم برای عضدالملک ختم گذاردند، نعشش را هم روز دوشنبه حرکت خواهند داد.

شنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیه، یکسره رفتم به تعزیه. تعزیه مسلم بود. یک دسته موزیک مختصری، خود معین البکاء با یک دسته نقاره‌چی کرنازن آورده بود. «رضا برقی» مسلم شده بود. میرزا رحیم خان خیلی خوب خواند.

یکشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۲۸

گفتند چند نفر می‌رفتند رو به مازندران، رشیدالسلطان گرفته بودندشان، زده (بودشان) آمده بودند به سفارت عرض کرده بودند، تکلیف خواسته بودند دو روز سفارت مهلت خواست تا جواب بگوید.

اخبار تازه: ناصرالملک را برای نیابت سلطنت معین کرده، تلگراف هم به او کرده‌اند ولی اعتقاد اغلب مردم این است که قبول این کار را نکند. چون که برای او زیاد از حد است. نعش عضدالملک را هم در خانه‌اش در حسینیه‌اش گذارده‌اند. گویا خیلی